

نگاهی به سبک غزلیات حزین لاهیجی

دکتر جلیل مشیدی*

چکیده

شعر حزین لاهیجی، تابلویی را ماند که در آن خورشید مفاهیم عرفانی، برگلشن آراسته به گل‌های هنری، به روشنی و سادگی می‌تابد و در ذهن، شور و عشق سبک عراقی را در جامه آرایش‌های سخنوری به شیوه هنری و با سادگی سبک خراسانی تداعی می‌کند؛ به این سبب، نقش تعدیل‌کننده سبک هندی را دارد که در بردارنده عناصر ادبی این سبک و نهضت بازگشت ادبی است. در این نوشته برای اثبات این معنا برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های ادبی و محتوایی غزلیات حزین هم‌چون تمثیل، تشخیص، تناقض‌نمایی، سنت‌های ادبی و عشق و عرفان و آزادگی و ... با آوردن نمونه‌هایی، بیان گردیده و در ضمن به سبب اشتراک اندیشه‌های عرفانی، مقایسه‌ای میان شعر او با اشعار بیدل دهلوی، انجام گرفته است.

واژه‌های کلیدی

غزل، سبک هندی، دوره بازگشت ادبی، آرایه ادبی، عرفان.

* استادیار دانشگاه اراک.

مقدمه

ای نام تو زینت زبان‌ها حمد تو طراز داستان‌ها

شعر دری در دوران هزار و دویست ساله خود، فراز و نشیب و دگرگونی‌های بسیاری را پشت سر نهاده و اوج بالندگی خود را در پیوند با اسلام یافته است؛ فارسی دری، همچون سالکی که تا رسیدن به لقای یار آرام نمی‌گیرد، جز در آغوش پرمهر و ادب اسلام آرامش نیافت. اگرچه این سالک از دیرباز ره وصل و کمال می‌پیمود و زمینه‌های آن را در خود داشت، ره به مقصد نمی‌برد؛ تا این‌که مراد حقیقی خود را یافت و با پیوند دو زبان بهشتی، فارسی - عربی، کام تشنگان ادب و هنر، آب زندگانی را چشید که هنوز از آن سرمست است:

آفت این در هوا و شهوت است ورنه این جا شربت اندر شربت است

(مولوی)

باری، گرچه سبک شعر دری بعد از اسلام را به سبک خراسانی، سبک دوره سلجوقی، عراقی و سبک وقوع و هندی و ... تقسیم نموده و «حزین لاهیجی» را از زمره هندی‌سبکان شمرده‌اند، باید دانست که شیوه این عارف شاعر، کاملاً هندی نیست و متمایل به سبک بینابین است؛ یعنی میان سبک هندی و دوره بازگشت ادبی؛ به‌علاوه آن‌که شاعران پایان یک دوره، آغازگر دوره بعدی‌اند. حزین نیز از این زمره است و به بیانی دیگر او تعدیل‌کننده سبک هندی و به‌ویژه بیدل دهلوی است.

اگر گشاده‌تر بنگریم، اشعار او مجمع سبک‌های مختلف است؛ یعنی روانی سبک خراسانی، مضمون‌های عشقی و عرفانی سبک عراقی، تمثیل‌های سبک هندی را در خود دارد و کمابیش به شیوه اغلب شاعران پیش از خود، طبع‌آزمایی نموده و از میان قالب‌های غزل، قصیده، مثنوی، رباعی و قطعه، در غزل‌سرایی، چه از دید لفظ و چه معنا و مضمون، توفیق بیشتری داشته است.

تبیین این مطلب مستلزم بازنمایی برخی شاخص‌ها و عناصر ادبی اشعار حزین است که موضوع مقاله حاضر را تشکیل می‌دهد.



آشکارترین شیوه مضمون‌سازی در سبک هندی، برقراری پیوند میان عنصری محسوس و نامحسوس یعنی تمثیل است و سراینندگان بزرگ این سبک مدام کوشیده‌اند تا با تمثیلی، معقولی را محسوس نمایند:

نیست ممکن نکند صحبت نیکان تأثیر ^۱ گل به خورشید رسانید سر شبنم را

رفیق اهل غفلت هرکه شد از کار می‌ماند ^۲ چو یک پا خفت پای دیگر از رفتار می‌ماند

جاهل از جمع کتب صاحب معنی نشود ^۳ نسبتی نیست به شیرازه، سخندانی را
(بیدل)

«حزین» نسبت به دیگر شاعران این سبک به جز بیدل، از تمثیل عقلی به حسی و شکل ساده آن کمتر بهره گرفته است؛ بنابراین ابیاتی از این دست در دیوان او زیاد نیست:

آخر ز سقله گردد بدگوهری هویدا ^۱ گر آب زرد و روزی عیب نحاس پوشید^(۱)

فلک به دُر دکشان سنگ فتنه می‌بارد ^۲ دنی چو مست شود کاسه گدا شکند^(۲)

به سردمهری ایام تکیه نتوان کرد ^۳ برون ز سنگ چو آید شرار، می‌لرزد^(۳)

اما اغلب از این مفاهیم عادی فراتر می‌رود و به مضامین عالی عارفانه، عاشقانه می‌پردازد؛ مثلاً روح آدمی را همچون سیلی می‌داند که اگر گرفتار امور دنیوی شود، گلناک و تیره می‌گردد:

۱ - محمدعلی بن ابی طالب . دیوان حزین لاهیجی . تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار، با مقدمه زین‌العابدین قربانی لاهیجی . قم: نشر سایه، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۲۹۰ . نحاس به معنی مس است.

۲ - همان، ص ۲۸۷.

۳ - همان، ص ۲۸۸.

آلوده حزین از تن خاکی است روانم سبلی که به ویران فتدش راه، گل آرد^(۱)
از سالک ره‌پیمای وادی فنا می‌گوید که چون شمع به فکر سوختن و فانی شدن است و
اندیشه ماسوی‌الله ندارد:

سرگرم فنا، فکر دگر هیچ ندارد شمع سحری برگ سفر هیچ ندارد^(۲)
از دل‌انگیزترین واژه‌های پرمعنی برای «حزین» واژه «شهادت و شهید» است که آن را با
عشق، پیوندی ناگسستنی داده است:

در معرکه عشق تو، پا پس نگذارم مشتاق شهادت غم سر هیچ ندارد^(۳)
نکته دیگر آن‌که در تمثیل، ضمن معادله‌سازی میان دو مصرع، پیوندی نامرئی میان برخی
از واژه‌های معادله هست که از راه تداعی معانی یا ایهام تناسب یا گونه‌های دیگر ایجاد
می‌شود. این پیوند نامحسوس در شعر حزین به سبب عالی بودن سخن، شور و عشق
وصف‌ناپذیری پدید می‌آورد؛ مثلاً در همین بیت:

سرگرم فنا، فکر دگر هیچ ندارد شمع سحری برگ سفر هیچ ندارد
با تشبیه، بین «سرگرم فنا» و «شمع سحری» از یک سو و «فکری جز فنا نداشتن» و «برگ
سفر نداشتن» از سوی دیگر معادله‌ای برقرار شده است و در ضمن واژه «شمع» با «سرگرم»
پیوندی نامحسوس دارد که از راه ایهام تناسب حاصل گردیده است. یا در این بیت:

دولت چو یافت بدگهر از وی کناره کن درنده‌تر شود چو سگ سفله سیر شد^(۴)
معادله به این قرار است: بدگهر = سگ سفله و دولت یافتن = سیر گشتن؛ این‌جا آن ارتباط
نامحسوس بین «دژندگی» و «کناره گرفتن» است؛ یعنی دژندگی، کناره‌گیری را به ذهن تداعی
می‌کند.

۱- همان، ص ۲۵۰.

۲- همان، ص ۲۵۱.

۳- همان، ص ۲۵۲.

۴- همان، ص ۲۰۲.

پدیده دیگری که به شعر حزین شادابی و طراوت می‌بخشد، بهره‌گیری از «تشخیص»^(۱) است؛ به این ترتیب که به شخصیت‌های غیرانسانی، یعنی حیوانات و اشیاء، رفتار و حالتی شبیه انسان نسبت داده و از این رهگذر به شعر خود رنگ سوررئالیستی زده است. این آرایه در شعر حزین گاهی تصویری ساده و به سبک خراسانی دارد؛ مانند این‌که برای گل، شخصیت دعاکننده‌ای را خیال می‌کند که خواستار نسیم خوش معشوق ازلی است:

تا باد صبا بوی تو را در چمن آرد برداشته هر شاخ گلی دست دعا را^(۲)

و گاهی به رنگ سبک هندی، تشخیص را با غلو و تضاد یا آرایه‌های دیگر می‌آمیزد؛ مثلاً برای دل خود، آغوشی را تصور می‌کند که از سوز و گرمی عشق، دریا را می‌سوزاند:

حزین! آبی حریف آتشم نیست در آغوش دلم دریا بسوزد^(۳)

باز با بیان ضمنی، باران را به شبنم تشبیه تنزیلی نموده و شرمندگی را به ابر بهاری نسبت داده است. حاصل آن‌که می‌گوید: اشک و گریه من آن‌چنان است که باران در مقابل آن شبنمی بیش نیست؛ این‌جا هم تشخیص و غلو و تناسب را به هم آمیخته و شگفتی بیشتری پدید آورده است:

شرمنده کرد گسریه‌ام ابر بهار را شبنم به شط و قطره به عمان که می‌برد؟^(۴)

سمبل‌ها نیز در شعر حزین، در کالبد تلمیحات و داستان‌های مشهور و جز آن، در خیال‌انگیزی و پدید آوردن معنی بیگانه، بی‌بهره نیستند؛ سمبل، استعاره مبتذل ناشده‌ای است که با استعاره‌های معمولی تفاوت‌هایی دارد؛ از جمله آن‌که از سمبل چند معنای مجازی و نزدیک به هم می‌توان در نظر گرفت و دیگر آن‌که تصور معنای حقیقی در سمبل ممکن است؛ برخلاف استعاره معمولی که تصور معنای حقیقی امکان ندارد و یک معنای مجازی بیش ندارد. «سفال» و «آب» در بیت زیر از این مقوله‌اند؛ می‌توان از سفال معانی مجازی

۱ - Personification ، همان‌که در علم بیان، استعاره مکنیه تخیلیه نام دارد.

۲ - دیوان حزین لاهیجی، ص ۵۷.

۳ - همان، ص ۲۰۵.

۴ - همان، ص ۸۳.

همچون تن، تعلقات دنیوی و لذات نفسانی را در نظر گرفت و آب نیز به معانی حیات، لذات معنوی و نور تواند بود؛ علاوه آن‌که معنای حقیقی آنها نیز در مصرع دوم قابل توجیه است:

سبوی تشنه می را می‌کند با خاک ره یکسان

سفال تن به خشکی بست آب زندگانی را^(۱)

یا «افراسیاب غم» در بیت زیر که می‌توان آن را اضافه سمبلیک تلمیحی نیز خواند:

افراسیاب غم چون هجوم آورد حزین جمشید جام باده و خم کیقباد ما^(۲)
سخن متناقض‌نما (پارادوکس)^(۳)، نیز نوعی پیچیدگی ایجاد می‌کند که فهم معنی را دشوار می‌سازد. در سبک هندی نیز این‌گونه عبارات، یکی از ابزار پیگانه ساختن معنی است، با این حال در اشعار حزین به سبب تعادل و روانی خاص، چندان پیچیدگی ایجاد نمی‌کند اما سخن تازگی خود را حفظ می‌کند؛ مثلاً در این بیت:

پرتو روی تو ای مهر جهانتاب گرفت جمله پیدا و نهانم تنه ناها یا هو^(۴)
پیدا و نهان، ظاهراً با یک‌دیگر متناقض است؛ اما اگر تحلیل شود، تناقضی در بین نخواهد بود؛ این‌جا مقصود آن است که من در پرتو جلوه‌های حق فانی گشته‌ام و همه وجودم محو وجود حق گشته است، از این سبب پنهانم و در میان موجودات پیدا و آشکارم و در واقع پیدا و نهانی به معنای ظاهری در کار نیست. بنابراین چون شروط هشت‌گانه تناقض در آن نیست، تناقض‌نماست. نمونه‌های دیگر از اشعار حزین:

تناقض‌نمایی بین ماتم و شادی:
خدا در ماتم آسودگی شادم نگه دارد ز قید هر دو عالم عشق آزادم نگه دارد^(۵)
در ترکیب «فریاد خموشی»:

۱- همان، ص ۶۷.

۲- همان، ص ۱۰۹.

3. Paradox.

۴- دیوان حزین لاهیجی، ص ۴۰۸.

۵- همان، ص ۲۵۱.

نگاه ناز او فهمید راز سینه جوشی را

رساند آخر به جایی عشق، فریاد خموشی را^(۱)

در مصرع دوم بیت زیر:

چشم دل پرده گشای گل مستورش شد گوش جان تکیه نیوش لب خاموشش باد^(۲)
از دیگر راه‌های یافتن «معنی بیگانه» به کارگیری مبالغه، اغراق و غلو است که مورد توجه
خاص شاعران سبک هندی قرار گرفته است؛ که از میان آنها آنچه بیشتر توجه «حزین» را به
خود جلب نموده، غلو^(۳) است:

به هر خاری به دشت آتش زدم از گرم رفتاری

چراغی داشتم در پیش پا گم کرده راهان را^(۴)

ممکن است کسی دشتی خار را به آتش بسوزاند، اما با گرم رفتاری چنین کاری را
مدعی شدن، غلو است. در ابیات زیر نیز «غلو» معنی بیگانه ساخته است:

از قطره زدن باز فتد گام نخستین گر ابر شود هم نفس چشم تر ما^(۵)

مزگان ز شور گریه توفان نهیب من بر جای خویش خشک کند رود نیل را^(۶)
از دیگر آرایه‌های ادبی آن است که یک واژه با دو یا چند معنی می‌تواند در عبارتی حضور
یابد؛ این‌گونه سخن دوپهلوی، ایهام نام دارد که گاهی با تناسبی بر خیال‌انگیزی شعر می‌افزاید و
معنی را رنگین می‌کند؛

کوکوزدنش بی‌طلب گمشده‌ای نیست قمری هوس قامت رعناى تو می‌کرد^(۷)

۱- همان، ص ۱۰۳.

۲- همان، ص ۲۴۸.

۳- غلو آن است که عقل و عادت آن را نپذیرد.

۴- دیوان حزین لاهیجی، ص ۷۶.

۵- همان، ص ۷۰.

۶- همان، ص ۵۸.

۷- همان، ص ۲۳۹.

«کوکوزدن» هم صدای قمری و هم به معنای جست‌وجو است که با واژه «طلب» به گونه‌ای نامحسوس تناسب دارد.

دیگر از شگردهای شاعران سبک هندی و حزین، آن است که معانی بسیاری را در فضای بیتی بگنجانند که خود نوعی ایجاز است و تلمیح نام دارد، به گونه‌ای که شاعر با اشاره‌ای گذرا، تداعی گسترده‌ای را در ذهن ایجاد می‌کند؛ در اشعار حزین به سبب مذهبی بودن فضای آن، تلمیحات قرآنی که اغلب سامی است جایگاه ویژه‌ای دارند؛ مانند داستان حضرت یوسف، حضرت موسی، حضرت عیسی، حضرت سلیمان (ع) و ...

اشاره به درخواست «ارنی» موسی (ع) و تجلی حق بر طور و بی‌هوش شدن ایشان:

جایی که به رقص آید طور از ارنی گفتن مستان لقا داند بی‌هوشی موسی را^(۱)
اشاره به آواز خوش حضرت داود (ع):

چون لب داود دل، لحن زبور آورد بر لب زنبور زن، طعنه تنکیل را^(۲)
اشاره به فرمانبرداری جن و پری از حضرت سلیمان (ع):

جن و انس و پری‌ام در خط فرمان بودند داغ عشق تو به از مهر سلیمانم بود^(۳)

از این دست اشارات در دیوان حزین بسیار است؛ نکته قابل توجه در آن است که شاعر تقریباً اجزای مهم زندگانی پیامبران را در قالب شعر آورده است؛ مثلاً سبلی خوردن حضرت یوسف از برادران (ص ۴۱۱)، فروش آن حضرت در بازار (ص ۴۱۰)، در چاه انداختن ایشان (ص ۲۹۳) و امثال آن.

البته تلمیحات ایرانی مانند داستان بهرام، فریدون، نریمان، زردشت و ... نیز قابل توجه است:

ابر با چتر فریدون شود آمد لاله را از کف جم جام رسید
رعد هم کوس ز کاووس گرفت برق با خنجر بهرام رسید

۱- همان، ص ۸۵.

۲- همان، ص ۹۴.

۳- همان، ص ۲۵۹.

زلف سنبل به سرانجام رسید	کج نهاد افسر داراب سخن
سرو هم با علم سام رسید	مرکب گل به صد آیین آمد
سیل با دبدبه عام رسید	موج را درع نریمان دادند
شحنه بوالهوس خام رسید	ارغوان آتش زردتشت افروخت
خسرو گل به صد اکرام رسید	بساغبان تخت سلیمان آراست
هر چه از ساقی ایام رسید ^(۱)	بسه دل شاد کشیدیم حزین

از جمله سنت‌های ادبی شعر حزین آن است که عناصری که با یکدیگر پیوند لفظی و معنوی دارند پیوسته تکرار می‌شوند و مطلبی را در ذهن خواننده تداعی می‌کنند که اگر مخاطب از آنها آگاه شود معنای بیت را آسان و زودتر درک می‌کند؛ مثلاً در ابیات زیر:

کتاب هفت ملت مانده در طوق فراموشی

مرا سی پاره دل، بس که نیکوفال می‌باشد^(۲)

بر کف، دل سی پاره عشاق نگه‌دار / جز تن جان این کمن اوراق نگه‌دار^(۳)

واژه‌های سی پاره و اوراق یا کتاب، مورد نظر است، با توجه به سی جزء بودن قرآن کریم، برای ختم آن، قاریان هر روز یک جزء را قرائت می‌کردند.

یا این‌که ایرانیان، برای ایام نوروز، بیرون کوزه‌ای سفالی را با اندودن بذر سبزی (ریحان) کشت می‌کردند (سفال و ریحان):

به یاد سبزه سیراب خطت عشرتی دارم / سفالم را در آب خضر، ریحان تو اندازد^(۴)

پیشینیان، اثر نور ستاره سهیل را سبب رنگ گرفتن و قرمز شدن سیب می‌دانستند (سهیل و سیب):

۱- همان، ص ۲۴۲.

۲- همان، ص ۱۹۵.

۳- همان، ص ۲۹۳.

۴- همان، ص ۲۷۹ و نیز ص ۲۷۳ و ۲۴۰.

سهیل اشک من پرورده آن سیب زرخندان را

خورد خون‌ها چمن‌پیرا، نهالی تا ثمر گیرد^(۱)

نیز نور ماه را سبب پارگی پارچه کتانی تصور می‌کردند (ماه و کتان):

زبون در کارگاه صورت افتد مرد روشندل

کتان می‌گردد این‌جا هرچه مهتاب است در معنی^(۲)

می‌گویند اسکندر بر بالای منار اسکندریه، آینه‌ای بزرگ برای بررسی وضع کشتی‌ها و کشورهای فرنگ ساخته بود به گونه‌ای که آنها را از فاصله صد میلی نشان می‌داد؛ سرانجام دشمنانش با نیرنگی این آینه را در آب انداختند و توانستند اسکندریه را به آتش کشند. شاعر، این سنت ادبی را دست‌مایه مضمونی عارفانه ساخته است (اسکندر و آینه):

چون دل عرش جناب، آینه‌داری داریم کو سکندر که زند کوس فلک‌جاهی ما^(۳)
در طب قدیم اعتقاد بر آن بود که سیاهی اطراف داغ نشانه بهبود سلامت آن است (سیاهی و داغ):

این سیاهی به سر ما نه ز داغ است پرتو انداخته بر تارک ما، اختر ما^(۴)

سنت‌های ادبی در اشعار حزین بسیار است که برخی از آنها حالت تلمیحی و اسطوره‌ای یا تاریخی دارد و بعضی دیگر باورهای عامیانه‌اند، مانند سلیمان و نگین (ص ۲۵۰)، خضر و چشمه (ص ۲۵۴)، سامری و گوساله (ص ۲۷۵)، اسکندر و آب حیات (ص ۲۶۳)، منصور و دار (ص ۱۸۳ - ۲۴۷ - ۴۹ - ۷۷ - ۲۴۵)، صدف و گوهر (ص ۲۶۱)، پری و شیشه (ص ۲۶۱، ۴۳، ۲۴۹)، بت و برهمن (ص ۲۶۱)، کدو و می (ص ۲۷۵)، نمد و آینه (ص ۱۹۹)، سمندر و آتش (ص ۲۹۴ - ۲۷۸)، ناوک و سوفار (ص ۲۸۶)، طره و سنبل (ص ۲۷۹)، سپند و آواز (ص ۶۳) و ...

۱- همان، ص ۲۸۰.

۲- همان، ص ۴۶۰ و نیز ص ۶۰ و ۱۵۰.

۳- همان، ص ۷۱ و نیز ص ۱۹۵.

۴- همان، ص ۷۰.

در این بخش به سبب رعایت ایجاز، به نمونه‌های اندکی از آرایه‌های لفظی و معنوی بسنده کردیم، زیرا ذکر همه آنها از حد مقاله خارج است؛ فقط این نکته را یادآوری می‌کنیم که حزین در بسیاری از غزل‌هایش یا به استقبال شاعران بزرگی چون سنایی، مولوی، حافظ، فروغی بسطامی، صائب و ... رفته یا جواب گفته است. این از ویژگی‌های شاعران دوره بینابین و دوره بازگشت ادبی است، بنابراین می‌توانیم حزین را کاملاً بر سبک هندی ندانیم. این استقبال و جواب‌ها در دیوان او آن‌قدر آشکار است که نیازی به ذکر آنها نیست؛ زیرا با مروری اجمالی، به آسانی و فراوانی یافت می‌شوند.

عواطف و مضامین اشعار حزین

در باره شعر گفته‌اند:

شعر هنر تبدیل خون به مرکب است؛ یعنی مضامین آن از عمق وجود شاعر بر می‌آید، پس اگر رنگینی شعر برخی از شعرای سبک هندی به سبب نمایش رویدادهای طبیعی در قالب تمثیل است، رنگ سخن حزین از خون اوست: «نفس پرورده خون ساز تا رنگین سخن گردی»^(۱) آری:

صد میکده خون بیش کشیده است لب من تا کار به رنگینی گفتار کشیده است^(۲)

مولوی، پیش از حزین این سر جاودانگی را هویدا کرده بود:

خون چو می‌جوشد منش از شعر رنگی می‌دهم
جامه خون‌آلود گردد، نافه خون‌آلایه‌ای

خون ببین در نظم شعرم، شعر منگر بهر آنک

دیده و دل را ز عشقش هست خون‌پالایه‌ای

به همین سبب از خامه او معانی بلند و ارزشمندی چون گوهر می‌بارد:

۱- همان، ص ۲۸۹.

۲- همان، ص ۱۷۸.

نبود حزین کم از رگ ابر گهر نثار

هر خامه‌ای که مصرع رنگین به جا گذاشت^(۱)

پس از این مقدمه توان گفت که حزین برخلاف برخی شعرای سبک هندی، احساسات را مبدل به تفکرات خشک و به دور از شور و سوز و گداز عاطفی نکرده است؛ به این سبب عقل (جزئی‌نگر) در شعر او جلوه‌ای ندارد زیرا بیماری، نوای این غفل را لرزان نموده است:

حزین از سردسیر عقل، بیرون ناله‌ای سر کن که سرماخوردگان را در گلو فریاد می‌لرزد^(۲)
از همین مقوله است تعریض به پیروان حکمت یونان و ترجیح اشک و آه و سوز عاشقانه بر آن:

ز لوح حکمت‌اندیشان بگو خونین درونان را

که صد ره شسته طفل اشک من چون مشق یونان را^(۳)

بسیا در کوی عشق و رهن می‌کن دفتر دل را

که در یونان زمین عقل نبود صاحب ادراکی^(۴)

اما عشق، در دیوان او به سبک عراقی، جسورانه رخ می‌نماید و آن‌چنان که در شعر دیگر شعرای سبک هندی با مثالی عینی و تجربه‌ای زمینی و محسوس در بیتی معادل می‌شود و از شورآفرینی و تأثیر روحی آن می‌کاهد، نیست؛ و همچون سخن مولوی به کار سماع و حال می‌آید؛ سماعی آسمانی و ناملموس:

شوریده‌دلی دارم دیوانه چنین بساید

کز خون نشود خالی پیمانانه چنین بساید

عمری است که می‌گردم، بر گرد سر شمعی

می‌سوزم و می‌سازم، پروانه چنین بساید

۱- همان، ص ۱۷۸.

۲- همان، ص ۲۷۸.

۳- همان، ص ۹۲.

۴- همان، ص ۴۵۳.

خون از مژه می‌بارم، ای ابر تماشا کن

چشمی که شود گریان، مستانه چنین باید^(۱)

به‌ویژه هنگامی که از ردیف پویا (دینامیک) بهره می‌گیرد:

چون شمع ما را هم زبان، گرم سخن خواهد شدن

امشب عجب هنگامه‌ای در انجمن خواهد شدن

گاهی در آن زلف دوتا افتاده‌گه در دست و پا

یارب نمی‌دانم کجا دل را وطن خواهد شدن

زین‌سان که هست از هر گذر، وحشی غزالم جلوه‌گر

دامان صحرای نظر، دشت ختن خواهد شدن

شمع رخ روشنگرم سوزد اگر بال و پر

پروانه از خاکسترم عطر کفن خواهد شدن^(۲)

راز کمی بهره‌گیری حزین از تمثیل نیز همین است که حومان جان و دل را از دریافت

شورانگیز عشق موجب می‌شود. باری، هر جا سخن از عشق و مستی می‌گوید مقصود عشق

به حق و مستی از می‌حقیقت و معرفت است:

حق را بطلب، مسجد و میخانه کدام است از باده بگو شیشه و پیمانہ کدام است؟^(۳)

به همین سبب عاطفه و احساس را به حدی بر می‌انگیزد که آدمی با او همدل و سوز و نوا

می‌شود:

خوشا شمعی که سر تا پا بسوزد بسازد یا خود و تنها بسوزد

مرا پرورده عشق خانمان سوز شرار من دل خارا بسوزد

دم گرمی که من دارم عجب نیست که در پیمانہ‌ام صہا بسوزد

منم موسی، دلم شمع تجلی ز تاب سینہ‌ام سینا بسوزد

۱- همان، ص ۲۱۲.

۲- همان، ص ۳۹۶-۳۹۵.

۳- همان، ص ۱۴۰.

امید این بود کان مه عاشقان را
 ندانستم که آتش‌پاره من
 حزین! آبی حریف آتشم نیست
 ز گرمی‌های مهرافزا بسوزد
 سپندم را ز استغنا بسوزد
 در آغوش دلم دریا بسوزد^(۱)

این همه سوز و گداز و گریبان‌دریدن به عشق آن یاری است که او را از خود بی‌خود نموده است؛ یاری که عزت‌بخش مؤمنان و خوارگر کافران است (اعزة علی المؤمنین، اذلة علی الکافرین)؛ آری او بزرگ‌تر ولی خداوند است که آن درد و سوز را به شادی و طرب بدل می‌کند:

طرب ای دل که یار می‌آید
 چو گل آشفته کن گریبان را
 هرکجا ذلتی است در عالم
 عشق معراج سربلندی‌هاست
 گل عزت بود عزیزش دار
 وصل جانانت آرزوست حزین
 گل عشرت به یار می‌آید
 که نسیم بهار می‌آید
 بر سر اعتبار می‌آید
 سر عاشق به دار می‌آید
 به نظر هرچه خوار می‌آید
 برو از خود که یار می‌آید^(۲)

سخن به عشق عرفانی رسید؛ گرچه در میان شعرای سبک هندی، شاعرانی همچون صائب و کلیم بوده‌اند که از اصطلاحات عارفانه بهره گرفته‌اند، باید دانست که حزین از این حد فراتر رفته و دیوان او به سبب آشنایی عمیق و نه به صورت عاریتی، پر از این‌گونه مفاهیم و مضامین بلند است. او در این شیوه رهرو راه «بیدل» است؛ یعنی عرفان عملی و علمی را در شعر خود دارد و تفاوت او با بیدل در آن است که حزین، مفاهیم عارفانه را بسیار روان‌تر بیان نموده است و اگر جنبه تبلیغی و عبرت‌انگیزی در شعر بیدل قوی‌تر است، حزین توانسته مفاهیم عالی فلسفی و عرفانی را به دور از پیچیدگی به جلوه در آورد.

از جمله بارزترین، وحدت وجود است؛ حزین مانند بیدل و بسیاری از عارفان، قایل به توحید محض است؛ یعنی همه چیز را مظهر حق می‌داند و تجلی مقدس حق را در

۱- همان، ص ۲۰۵-۲۰۴.

۲- همان، ص ۱۶۸.

موجودات هویدا می‌بیند:

یک پرتو است کرده جهانی پر از ظلال یک جلوه است، مختلف آثار آمده^(۱)

ما جمله مظهریم جمال تو را ولی آینه در میان ما روشناس شد^(۲)

آینه‌دار مهر تو هر جا که ذره‌ای است ای پرتو رخ تو به عالم عیان همه^(۳)

هر گوشه جوش جلوه یار است دیده را آینه‌وار محو تماشا نگه دار^(۴)

دو عالم از فروغ روی او یک چشم بینا شد

نبینی روی هجران را اگر صاحب نظر باشی^(۵)

او به شیوه منصور حلاج که اناالحق می‌زد، وحدت وجود را به صورت فنای در حق می‌داند؛ بدین‌گونه که فانی در خداوند اگر اناالحق بگوید، چون در وجود حق مستهلک شده و چیزی از خودی او نمانده است در واقع هوالحق گفتن است:

درحقیقت بر ما بت‌شکنی، خودشکنی است

صحبت اسلام بود، بانگ انااللهی ما^(۶)

در سراسر غزلیات او موج وحدت متلاطم است: از جمله آنها غزلی است که وحدت افقی، عمودی و موضوعی در آن با حماسه توحید و سماع در هم آمیخته، با این مطلع:

هله من جان جهانم، تنه ناها یا هو مظهر آیت شانم، تنه ناها یا هو

۱- همان، ص ۴۱۰.

۲- همان، ص ۲۰۱.

۳- همان، ص ۴۱۳.

۴- همان، ص ۲۹۴.

۵- همان، ص ۴۴۸.

۶- همان، ص ۷۱.

و مقطع و تخلص این‌گونه است:

آن چنان مست لقاگشته‌ام امروز حزین که خود از یار ندانم تنه ناها یا هو
شباخت اندیشه حزین با بیدل در این امر کاملاً آشکار است جز آن‌که شعر حزین روشنی و
سادگی ویژه‌ای دارد:

روشن‌دلان چو آینه بر هر چه رو کنند هم در طلسم خویش تماشای او کنند
این موج‌ها که گردن دعوی کشیده‌اند بحر حقیقت‌اند، اگر سر فرو کنند
ای غفلت آبروی طلب بیش از این مریز عالم تمام اوست اگر جست‌وجو کنند^(۱)
همان‌گونه که پیش‌تر بیان کردیم، حزین عارفی است حقیقی، بنابراین از عارف‌نمایان که
نام و ننگ‌طلبانند و به‌ویژه در روزگار او عرفان را به ابتدال کشانده بودند، بیزاری جسته و به
خانقاه بی‌حقیقت آنان تعریض نموده است:

حزین از جلوه مستانه ساقی بگو رمزی که شیخ خانقاه از پاکی دامان برون آید^(۲)

ز بس رمیده دلم از اهل خانقاه حزین به دیده می‌سپرم راه دیر ترسا را^(۳)

لباسی یافتم عرفان شیخ خانقاهی را تصرف را همین در خرقه‌های شال می‌بیند
حزین، از جا دل دیوانه‌ام گر رفت جا دارد که عالم را پر از بازیچه اطفال می‌بیند^(۴)
سرانجام سخن آن‌که از اساسی‌ترین ویژگی‌های عرفانی این عارف غمدیده رنج‌کشیده،
آزادگی اوست که جای‌جای در غزلیاتش، جزییات آن را تبیین نموده است؛ چه شیرازه
آرزوهای او آزادگی است که از رهگذر آن به گلستان حقایق دست یازیده است:

مرا آزادگی شیرازه آمال می‌باشد گلستان زیر بال مرغ فارغبال می‌باشد^(۵)

۱- حسن حسینی. بیدل، سپهری و سبک هندی. تهران: انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۶۷، ص ۲۸.

۲- دیوان حزین لاهیجی، ص ۱۹۱.

۳- همان، ص ۶۸.

۴- همان، ص ۱۵۷.

۵- همان، ص ۹۵.

همت مردانه آزادگان دو جهان را به جوی می‌شمارد:

دو جهان تنگ‌تر از دیده مور است حزین در گشاد نظر همت مردانه ما^(۱)

درحالی که دنیاجویان، آن را بزرگ می‌شمارند، زیرا همچون کودکان به بازی سرگرمند:

کودک، مشیمه را بشمارد به خویش تنگ دنیا به چشم مردم دنیا حقیر نیست^(۲)
مولوی نیز گفته بود:

خلق اطفالند جز مست خدا نیست بالغ جز رهیده از هوا

گفت دنیا لعب و لهو است و شما کودکید و راست فرماید خدا

آزادگان غم دنیا را به غم عشق بدل کردند؛ زیرا عمر باید صرف آزادی شود و آزادی و عشق هم قرین یک‌دیگرند:

غم بود قسمت دل‌های فراغت‌طلبان هرکه شد بنده عشقت ز غم آزاد آمد^(۳)

عمری که هست مایه آزادی حزین

حیف است صرف محنت دنیای دون شود^(۴)

به این سبب از در دنیای دون با دستی پر از معنویت، می‌روند:

هرکس به عالم آمد و نشکست پای سعی با دست خالی از در دنیای دون رود^(۵)

آری، کوشنده در راه دنیا چون از بندگی حق بیرون رفته است، رواست که به حسرت و

اندوه کشته شود:

خونش به تیغ حسرت یارب حلال بادا صیدی که از کمندت آزاد رفته باشد^(۶)

۱- همان، ص ۶۵

۲- همان، ص ۱۵۰

۳- همان، ص ۱۹۰

۴- همان، ص ۲۰۳

۵- ترکیب «دنیای دون» نوع سعی را معین می‌کند؛ یعنی تلاش و سعی برای ارضای نفس اماره و غیرحق.

۶- دیوان حزین لاهیجی، ص ۱۹۳.

اما آزادگان به سبب بندگی حق و آزادی از تعلقات دنیوی، از شهوات روی بر می‌تابند؛ این جاست که آزادگی با عشق در هم می‌آمیزد.

رو از هوس بتاب که مردان راه عشق محراب طاعت از دل بی‌آرزو کنند^(۱)

پس باید سبکبار بود تا بتوان از این دنیای پرفریب به مقام انسانیت نایل گشت:

آزادگی گزین که از این دشت پرفریب گر می‌رسد به جای، سبکبار می‌رسد^(۲)

و لب سخن آن‌که آزادگی حقیقی با فراموشی غیرحق حاصل می‌گردد:

دل آزاده با خدا باشد ذکر، نسیان ماسوا باشد^(۳)

نتیجه

حزین لاهیجی در شعر خود اشتیاق و شور و التهاب سبک عراقی را با آرایشگری‌ها و مضمون‌پردازی‌های سبک هندی آمیخته است و چون شیوه استفاده او از این آرایشگری‌ها و مضمون‌پردازی‌ها همانند آثار سبک خراسانی توأم با سادگی و پرهیز از تکلف و تصنع است می‌توان او را تعدیل‌کننده سبک هندی دانست. بنابراین سخن او از یک سو در بردارنده عناصر ادبی سبک هندی و از سوی دیگر متضمن ویژگی‌های نهضت بازگشت ادبی است و کلام آخر این‌که، گفتار درباره اسرار معنوی دیوان حزین بسیار است، ما تنها شمه‌ای از آنچه دیده‌ایم، واگفتیم تا مشتاقان، خروار معانی را از نمونه مشت دریا بند؛ مثلاً در باب دوستی و محبت اهل بیت (ع) در دیوان حزین، مقاله‌ای جداگانه به دست می‌آید؛ به سبب آن‌که بر این جستار تنها به غزلیات بسنده گردیده و این موضوع بیشتر در قصاید و مثنوی‌های این عارف گرانقدر آمده و هم مجال آن را در این وجیزه نداریم، به سعادت‌مندی دیگر وامی‌گذاریم:

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقتی دگر

(مولوی)

۱- همان، ص ۲۴۴.

۲- همان، ص ۲۴۵.

۳- همان، ص ۱۹۸.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن ابی طالب، محمدعلی . دیوان حزین لاهیجی . تصحیح ذبیح الله صاحبکار، با مقدمه زین العابدین قربانی لاهیجی . قم: نشر سایه، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- ۳- حسینی، حسن . بیدل، سپهری، سبک هندی . تهران: انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۶۷.
- ۴- دریاگشت، محمدرسول . صائب و سبک هندی . تهران: انتشارات کتابخانه مرکزی.
- ۵- شمیسا، سیروس . سیر غزل در شعر فارسی . تهران: انتشارات فردوس، چاپ اول، فروردین ۱۳۶۲.
- ۶- معین، محمد . فرهنگ فارسی .
- ۷- مولوی، جلال‌الدین محمد . مثنوی معنوی . تصحیح نیکلسون . تهران: انتشارات مولی.
- ۸- مؤتمن، زین العابدین . تحول شعر فارسی . تهران: طهوری، چاپ دوم، ۱۳۵۲.





پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی